

چکیده

«شهرت‌های تاریخی گونه‌ای عیار سیاسی است؛ هر نسلی قهرمانانی دارد که شایسته آن است. بیسمارک، عیار آلمان است؛ محک و معیاری است برای آن که بینیم مورخان آلمانی درباره خود و جهان چگونه می‌اندیشند. البته آلمان چهره‌های برجسته دیگری نیز دارد. می‌توان به عنوان نمونه از لوتر و گوته نام برد.

کلیدواژه‌ها: گوته، زندگی، آثار، اندیشه

انجا که سخن تدریس یافت

زندگی نامه تحلیلی یوهان وولفگانگ فون گوته

جواد برخوردار
کارشناس ارشد زبان
و ادب فارسی

«بعضاً گفته می‌شود که یوهان وولفگانگ فون گوته فرزند مادرش بود؛ حال آن که شیلر فرزند پدرش بود. گوته دین زیادی به پدر گوشه‌گیر و عبوسش داشت اما رابطه آنان دور و توأم با عصبیت بود؛ مادر سهل‌گیر، حساس، و پرشورش بیشتر با او دمساز و هم‌سرشت بود اما مادر پرهیزگار شیلر، گرچه بی‌گمان فرزندش را بسیار دوست می‌داشت و رسیدگی‌های فراوانی به او می‌کرد، در تصویری که ما از شیلر داریم هیبتی ندارد؛ آن کسی که در پس زمینه تصویر شیلر به چشم ما می‌آید، پدر سختکوش اوست. (جعفری، ۱۳۷۷: ۹)

هر وقت آلمانی‌ها نسبت به خود احساس تأسف و پشیمانی می‌کنند، همیشه گوته را به میدان می‌کشند. نقش او بایستی تیره اردوگاه‌های کار اجباری و اتاق‌های گاز باشد. از همه این‌ها گذشته، ملتی که گوته را در دامان خود پرورانده است، نمی‌تواند تماماً بد باشد.» (تیلر، ۱۳۷۰: ۱۰۸)

اردوگاه‌های کار اجباری که پس از برآمدن نازی‌ها در آلمان دایر شدند، بازداشتگاه آزادی‌خواهان، صلح‌طلبان، سوسیالیست‌ها و یهودیان بود. تیره‌روزی‌های این زندانیان، نظیر انجام دادن کارهای توانفرسا گاه به مدت شانزده ساعت در شبانه‌روز، گرسنگی، بیماری‌های گاه مرگ‌زا نظیر سل، تیفوئید و اسهال خونی، اتاق‌های گاز و کشتارهای بی‌رحمانه، همه نشان از تمامیت‌خواهی نظامیان نازی دارند. یکی از معروف‌ترین این اردوگاه‌ها بوخنوالد^۲ در نزدیکی وایمار، سکونتگاه گوته بود، بنا به باور تیلر، گوته با چنان خاطر نازکش می‌تواند نشان زخمی را که بر تارک آلمان معاصر با حمایت‌هایش از هیتلر به‌جا ماند، بیوشاند: «ملتی که گوته را در دامان خود پرورانده است، نمی‌تواند تماماً بد باشد.»

یوهان وولفگانگ فون گوته^۳ در ۲۸ اوت ۱۷۴۹ در فرانکفورت زاده شد. پدرش مردی سخت‌گیر و اقتدارگرا و مادرش پرشور و آسان‌گیر بود.

گوته، کودکی را نظیر همتای فرانسوی‌اش ژان ژاک روسو، پرشور و احساس‌پشت‌سر گذاشت. ژان ژاک روسو که بعدها تأثیر به‌سزایی در گوته داشت، کودکی را در فقدان مادر، با پدری خیال‌پرور و با خواندن داستان‌های عاشقانه و ماجراجویانه به‌سر کرد. گوته شش سال بیشتر داشت که زلزله مهیب لیسبون در سال ۱۷۵۵ رخ داد و ذهن او را برآشفته کرد. روشن است که چنان واقعه ناگواری، که بسیاری را در سراسر اروپا به ستوه آورد، چه تأثیری بر اعصاب زودرنج این کودک داشته است. گی دوموپاسان^۵ در داستان کوتاه «کشیش»، که ملهم از سرگذشت خودش است، درباره آسیب‌پذیری اعصاب کودکان می‌نویسد:

«این رمان نفوذ عظیمی در برانگیختن مردم اروپا و جلب توجه آن‌ها به زیبایی‌ها و شکوه طبیعت داشت.

... روسو از استقبالی که از نخستین اثر جامعش به‌عمل آمد، مسرور بود. این کتاب پشت‌سر هم چاپ می‌شد ولی عرضه آن خیلی کمتر از تقاضا بود. برای خریدن کتاب در فروشگاه‌ها صف می‌بستند. خوانندگان مشتاق برای امانت گرفتن آن ساعتی ۱۲ سو می‌پرداختند. «آن‌هایی که این کتاب را روز در اختیار داشتند، برای مدت شب آن را به دیگران امانت می‌دادند.» صدها نامه برای روسو در مؤنورانس

«چون اعصاب بچه‌ها خیلی زود تحریک می‌شود، معمولاً باید آن‌ها را تا سن رشد در محیط خوش و خندانی نگه داشت. متأسفانه در مدارس ما کیست که حتی فکر کند در اثر یک تنبیه ناحق، ممکن است قلب طفلی را بیش از مرگ یک دوست صمیمی جریحه‌دار کند؟ غالباً دیده شده که روحیه این قبیل بچه‌ها به این زودی‌ها بهبود نمی‌یابد و صاحبان آن‌ها همیشه محزون و افسرده به‌بار می‌آیند.»

یکم نوامبر ۱۷۵۵ مصادف با جشن «روز یادبود قدیسان»، هنگامی که مردم لیسبون در کلیسای این شهر مشغول نیایش بودند، زمین‌لرزه وحشت‌انگیزی رخ داد که ولتر^۶ دورنمایی از آن را در فصل پنجم از کتاب «کاندید» به‌دست داده است. این فاجعه نزد برخی، نظیر ولتر، به نگرش‌هایی بدبینانه منجر شد؛ از این‌رو وی به سرودن دو شعر پیرامون این زلزله مهیب پرداخت و نسخه‌ای از آن‌ها را در تابستان ۱۷۵۶ برای روسو فرستاد. روسو در آن هنگام سرگرم نگارش «هلوتیز جدید» بود که تأثیری شگرف بر گوته و پیدایش مکتب رومانیتیک به‌جا نهاد.

روسو در سال ۱۷۵۶ نگارش هلوتیز جدید را به تأسی از «کلاریسا» رمان‌نامه‌نگارانه ساموئیل ریچاردسون^۷ آغاز کرد و آن را تا دو سال بعد ادامه داد. نگارش این کتاب با علاقه دردمس‌آفرین روسو به الیزابت سوفی دوبلگارد همراه شد و از این‌رو به درازا کشید اما سرانجام، در سپتامبر سال ۱۷۵۸ پایان گرفت و در فوریه ۱۷۶۱ با عنوان «ژولی» یا هلوتیز جدید در هلند انتشار یافت.

انتشار این کتاب بر همکاران پیشین روسو در «دایره‌المعارف» و نیز بر مردمان سراسر اروپا تأثیرات متفاوتی داشت. فیلسوفان دایره‌المعارف نظیر دنی دیدرو و فرانسوا ولتر، که بنا به تفاوت‌های بنیادین فکری و برخی کدورت‌های دوجانبه روابطشان با روسو گسسته شده بود، به انتقاد از این کتاب پرداختند. ولتر به نگارش «نامه‌هایی درباره هلوتیز جدید» و انتشار آن با نام مستعار پرداخت و دیدرو اگرچه از پیش به ریچاردسون تعلق خاطر داشت، غرض‌ورزانه پس از انتشار

گوته نیز
تحت‌تأثیر
دوباره روسو،
در سال ۱۷۷۴ به
نگارش و انتشار
«رنج‌های ورتنر
جوان» پرداخت.
وی سال پیش از
آن نیز توانسته
بودنمایشنامه
موفقیت‌آمیز
«گوتس فون
برلشینگن»
را بنگارد و
بدین ترتیب
جنبش
«طوفان و تنش»
را بر اساس
آموزه‌های روسو
نظیر فردگرایی
و عرف‌شکنی
در هنر و ادبیات
آلمان آغاز کند

رسید که به خاطر کتابش از او تشکر می‌کردند؛ زنان زیادی بودند که عشق خود را به او عرضه می‌داشتند که او چنین نتیجه‌گیری می‌کرد: «حتی یک زن از طبقه بالا نبود که اگر من می‌خواستم، نتوانم او را به دست آورم.»

احساساتی شدن و ابراز احساسات و عواطف نه تنها در فرانسه بلکه در انگلستان و آلمان نیز رواج یافت. سلطه «فیلسوفان» فرانسه به پایان خود نزدیک می‌شد. پس از سال ۱۷۶۰، قرن هجدهم به روسو تعلق داشت» (دورانت ج ۱۰، بخش اول: ۱۳۶۹: ۲۲۱-۲۲۹).

گوته نیز تحت تأثیر دوباره روسو، در سال ۱۷۷۴ به نگارش و انتشار «رنج‌های ورتنر جوان» پرداخت. وی سال پیش از آن نیز توانسته بود نمایشنامه موفقیت‌آمیز «گوتس فون برلشینگن» را بنگارد و بدین ترتیب، جنبش «طوفان و تنش»^۴ را بر اساس آموزه‌های روسو نظیر فردگرایی و عرف‌شکنی در هنر و ادبیات آلمان آغاز کند.

رنج‌های ورتنر جوان نیز همانند هلوئیز جدید بنا به سنت «چندآوایی» نوشته شده بود. این داستان نظیر نمونه فرانسوی‌اش به یک شکست عاطفی می‌پرداخت و از قراردادهای مرسوم انتقاد می‌کرد. ورتنر جوان دلباخته دختری به نام لوته می‌شود که در عقد کس دیگری است. این دو به مدت یک سال و نیم به نگارش نامه‌هایی برای یکدیگر می‌پردازند؛ نامه‌هایی که بخش عمده داستان را تشکیل می‌دهند. رفته‌رفته، زندگی نزد ورتنر معنای خود را از دست می‌دهد و وی سرانجام در شب عید کریسمس به بهانه شکست عاطفی دست به خودکشی می‌زند. پس از خودکشی اندوه‌بار ورتنر، یک ناشر فرضی، مجموع نامه‌های او و معشوقه‌اش را می‌یابد و به چاپ می‌رساند. گفتنی است که نامه‌های لوته نیز در نامه‌های ورتنر بازتاب یافته است. ناشر فرضی در واقع خود گوته-نظیر روسو در رمان هلوئیز جدید- است که با افزودن بخشی به نامه‌های این دو دل‌داده می‌کوشد از بار بدبینانه این داستان بکاهد. به نظر می‌رسد که گوته در کشاکش اخلاقیات و واقعیات، برخلاف روسو و نظیر داستایفسکی، به سوی واقعیات گرایش یافته است. این گرایش با تأثیر فوق‌العاده‌ای که داستان به‌جا نهاد، بعضاً اتفاقات ناگواری را موجب شد که گوته پیش‌بینی نکرده بود.

«ورتنر همان تأثیر شگرف را در ۱۷۷۴ در اروپا داشت که سال پیش از آن گوتس در آلمان داشت. میزان تأثیر این رمان بر زندگی و ادبیات نشان می‌دهد که مردم عموماً چه درک عمیقی از آن داشتند. لباس ورتنر متشکل از یک کت بلند آبی و جلیقه زرد، مد روز شد. در طی ده سال کتاب بارها و بارها به چاپ رسید، حتی در کشورهایی که بسی دور از اروپا بودند و دلیل آخر و شگفت‌میزان تأثیر رمان این که خودکشی هم‌گویی در زندگی شد.

... گوته در زندگی‌نامه‌اش می‌گوید که کتاب شعر ادوارد یانگ^۵، «اندیشه‌های شبانه در مورد زندگی، مرگ، و جاودانگی» که محبوبیت زیادی در آن زمان نزد جوانان آلمانی داشت، زمینه

را برای برداشتی احساساتی و رمانتیک از ورتنر سخت مساعد کرده بود. خودداری گوته از هر نوع اظهار نظر اخلاقی در رمان، این احساس را تقویت می‌کرد که در زمینه احساسات، او پا را از حد الگوهای خود، روسو و ریچاردسون نیز فراتر گذاشته است.

درواقع هم چنین بود؛ هرچند گوته چنین نیتی نداشت. گوته فقط خواسته بود در ورتنر، با آن شکل اساساً تغزلی و ذهنی‌اش، احساس نوعی واقعیت عینی بزرگ‌تر را بگنجاند که توجیهی برای ماجرا، آن‌گونه که در رمان‌ها و نمایش‌نامه‌ها هست، باشد تا آن خلئی را که قهرمان داستان در آن از میان می‌رود، پر کند.» (گیری، ۱۳۷۷: ۲۴-۲۳)

بعدها گوته با مطالعه کتاب «علم اخلاق» اسپینوزا^۱ تأثیر بسیاری پذیرفت. این کتاب که در عدم تمایل گوته به دین مؤثر افتاد، احساسات سرکش او در گوتس و رنج‌های ورتنر جوان را نیز تعدیل کرد. شهرت روزافزون گوته پس از انتشار رنج‌های ورتنر جوان، کارل آوگوست حاکم وایمار را واداشت که او را به دربار خود فراخواند. اشتفان تسوایگ تاریخ‌نگار فرهنگ، در کتاب «سه استاد سخن»، شهرت فراگیر این سال‌های گوته را به خوبی توصیف می‌کند: «در وایمار شاعری می‌زیست که پهنای سرزمین‌های تحت سلطه‌اش کمتر از قلمرو ناپلئون با تمامی لشکریانش نبود.» (تسوایگ، ۱۳۸۳: ۲۰)

گوته در ۷ نوامبر ۱۷۷۵ وارد وایمار شد. کارل آوگوست، شه‌ریار هجده ساله‌ای که به‌تازگی زمام امور را در دست گرفته بود، در سر داشت که اعتباری را که به کوشش مادرش نصیب وایمار شده بود، تداوم بخشد. کارل یک ساله بود که پدرش، کنستانتین، در گذشت؛ از این‌رو مادرش آنا آمالیه، نایب‌السلطنه وایمار شد. بانو آمالیه بنا به سنتی که از عصر نوزایی- هرگاه شمشیر به شینی زینتی و سرباز به خدمه دربار تبدیل می‌شد- رایج بود، به سالن‌داری و حمایت از ادبا و هنرمندان پرداخت. با آمدن گوته به وایمار، بنا به درخواست وی یوهان هررد و فریدریش شیلر نیز بدو پیوستند. یوهان فون هررد^{۱۲} پیش‌تر در سال ۱۷۷۰ با گوته آشنا شده بود:

«در پاییز سال ۱۷۶۸ آثار بیماری سل در نویسنده جوان نوزده ساله (گوته) پدیدار شد؛ آن‌گونه که مجبور گشت اقامت خود را در لایپزیگ کوتاه کند و به خانه خود در فرانکفورت بازگردد. گزینش عزلت و سکون در خانه او را به سوی تفکر و تعمق در خدا و دین، و رفته‌رفته به دامان کشف و شهود کشاند و شوقی عظیم به معرفت اهل راز پیدا کرد. کوشید از علوم کیمیاگری، نجوم، طالع‌بینی و فلسفه ماوراءالطبیعه سردرآورد. وقتی حالش رو به بهبودی نهاد و پزشکان معالج تشخیص دادند که زندگی او در خطر نیست؛ گوته جوان بر آن شد که به اشتراسبورگ برود و در دانشگاه آنجا به تحصیل در حقوق بپردازد.

در همین پایتخت آلمانی استان فرانسوی‌نشین بود که گوته با یوهان گوتفرد فن هررد، فیلسوف و منتقد و عالم علوم الهی

آشنا شد و این دیدار تأثیری شگرف در روحیه او گذارد. گوته در ماه‌های زمستان ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۱ در معیت این فیلسوف نوگرا بود. فن هردر برای مداوای چشم بیمار خود به اشتراسبورگ آمده بود و گوته در این دوران یار و هم‌صحبت او بود.»

(شهباز (ج ۲)، ۱۳۸۱: ۲۲۹)

هردر توانسته بود تأثیر عمیقی بر گوته بگذارد و او را با اشعار اوسیان^{۱۳} سروده جیمز ماکفرسن^{۱۴} و سروده‌های شکسپیر آشنا کند. گوته برخلاف نمایشنامه‌نویسان فرانسوی مانند راسین، مولیر و کورنی، که از نمایشنامه‌های ایتالیایی تقلید می‌کردند، به شکسپیر^{۱۵} اقبال فراوانی نشان می‌داد و به تأسی از وی بود که نمایش‌نامه موفق گوته را به نگارش درآورد. هردر که یک کشیش لوتری بود، در وایمار به زعامت کلیسا منصوب شد.

«به هردر «دریان سده نوزده» لقب داده‌اند؛ زیرا او اندیشه‌های مؤثر بسیاری را معرفی کرد. هردر مانند پیروان مکتب فکری خردگرا، که بعد از دکارت پیدا شدند، خداپرست طبیعی بود اما حال و هوای نیروبخش جنبش رمانتیک را زود احساس کرد. اندیشه‌های درخور توجهی درباره بشر و تمدن از اوست. معتقد بود بشر گونه‌ای فراگرد آموزشی را به تدریج از سر می‌گذراند تا سرانجام به آرمان کامل انسانیت می‌رسد. مانند روسو به نیک‌سرشتی نیاکان نخستین انسان می‌اندیشید؛ نیاکانی که بهترین هنر را آفریده‌اند. دنبال کردن تحول فرهنگ از کهن‌ترین روزگاران وظیفه‌ای شد که هردر به گرمی از آن استقبال کرد. از همین رو بود که هردر به مطالعه درباره شاعران عبری، اسطوره‌های اسکندینیوایی و شعرهای نخستین آلمانی پرداخت. هردر به مطالعه ادبیات کهن ملی کمک کرد و حس میهن‌دوستی را تشویق نمود» (لوکاس (ج ۲)، ۱۳۸۲: ۱۰۴۵)

گوته و شیلر را همانند نوبوگان زئوس^{۱۶} در اساطیر یونانی قرین‌همدیگر دانسته‌اند. شیلر نیز درخواست گوته را بی‌پاسخ نگذاشت و در زینا نزدیکای وایمار اقامت گزید. شیلر با گشاده‌رویی‌های حاکم وایمار به سردی رفتار می‌کرد و این را می‌توان ناشی از حس بی‌اعتمادی وی به قدرتمندان دانست. احساس تنفر از خودکامگی و اقتدارگرایی کارل اویگن، حاکم لودویگسبورگ، شهر کودکی‌های شیلر، بعدها به احساس تعمیم‌یافته‌ی وی بی‌اعتمادی به قدرتها انجامید.

«آشنایی با کارل اویگن، و شیوه‌های رفتاری‌اش در او تنفیری همیشگی از دارندگان قدرت سیاسی پدید آورد. در نمایشنامه‌های او، تک‌تک کسانی که صاحب قدرت‌اند؛ عمیقاً ضعف و نقص دارند و در اغلب موارد، نقص آنان نقص تراژیک شرافتمندانه نیست بلکه نقصی مایه تحقیر و تنفر است. روابط بعدی او با کارل آوگوست دوک وایمار هم برخلاف روابط گوته با او دوستانه نبود. با آن که دوک همه درخواست‌های شیلر را اجابت می‌کرد، شیلر همچنان خود را از او کنار می‌کشید و با نادیده گرفتن پیشنهادهای همدلانه دوک برای نوشتن

نمایشنامه‌هایی با مضامین خاص و امتناع از تطبیق دادن خود با ذوق و سلیقه فرانسوی کارل آوگوست، که عمیقاً در وجود او ریشه داشت، سبب دل‌آزردگی دوک می‌شد. با آن نفرتی که او از امور سیاسی داشت، بعضاً او را مسئول ایدئولوژی غیرسیاسی آلمانی‌ها در دوره‌های بعدی دانسته‌اند اما باید به‌خاطر داشته باشیم که او با تکیه بر تجربه‌های شخصی‌اش قدرت سیاسی را معادل استبداد و فساد می‌دانست. (سیمونز، ۱۳۷۷: ۱۵-۱۴)

نمونه نگرش شیلر به قدرت را می‌توان در دیوجانس حکیم کلبی صفت یونان بازجست:

گفت شاهی شیخ را اندر سخن

چیزی از بخشش ز من درخواست کن

گفت ای شه شرم ناید مر تو را؟

که چنین گویی مرا زین برتر آ

من دو بنده دارم و ایشان حقیر

و آن دو بر تو حاکمان‌اند و امیر

گفت شه آن دو چه‌اند؟ آن زلت است

گفت آن یک خشم و دیگر شهوت است

(مولوی/ دفتر دوم/ ۱۳۸۵: ۲۲۸)

شیلر به تدریس تاریخ در دانشگاه وایمار منصوب شد. اکنون او می‌بایست مطالعات تاریخی خود را گسترش می‌داد؛ مطالعاتی که سبب پدید آمدن شخصیت‌های نمایشی والنشتاین، دن کارلوس، و ژاندارک دوشیزه اورلئان شد. از این‌رو می‌توان وی را با سر والتر اسکات^{۱۷} و رمان‌های تاریخی او در ادبیات انگلستان مقایسه کرد. خود گوته نیز مناصب متعددی را در وایمار به‌دست آورد؛ او نخست به مشاورت سفارت در شورای حکومتی منصوب شد. «هرچند دوک قصدش این نبود که کار سنگین و پرمسئولیتی به دوست خویش تفویض کند بلکه می‌خواست او را به تمهیدی نزد خود نگاه دارد اما گوته مسئولیت خود را بسیار جدی گرفت و برای مدتی از کارهای ادبی به دور ماند.» (شهباز، ۱۳۸۱: ۲۳۱-۲۳۰)

سرپرستی معادن، سرپرستی اداره سربازگیری و سرانجام مدیریت تئاتر وایمار از دیگر مسئولیت‌های گوته بوده است. برخی از منتقدان گوته نظیر رمانتیک‌های تندرو و نیز تیلر در ادامه عبارتهای آغازین این مقاله به خوشامدگویی‌های وی در دربار وایمار خرده گرفته و او را نوکر صفت خوانده‌اند. برتراند راسل در «تاریخ فلسفه غرب» این اقدامات گوته را توجیه‌پذیر نشان می‌دهد.

«آخرین امپراتور قدرتمند [آلمان] کارل پنجم بود که قدرتش به واسطه مستملکاتش در اسپانیا و هلند بود. نهضت اصلاح دین و جنگ سی‌ساله آن‌چه را از وحدت آلمان باقی مانده بود از میان برد و چند امیرنشین کوچک برجای گذاشت که طوق عبودیت فرانسه را به گردن داشتند. در قرن هجدهم فقط یک دولت آلمانی یعنی پروس توانست در برابر فرانسه مقاومت کند، و به همین جهت بود که فردریک را کبیر نامیدند.

آشنایی با
کارل اویگن،
و شیوه‌های
رفتاری‌اش در او
تنفیری همیشگی
از دارندگان
قدرت سیاسی
پدید آورد. در
نمایشنامه‌های او،
تک‌تک کسانی که
صاحب قدرت‌اند؛
عمیقاً ضعف و
نقص دارند و در
اغلب موارد، نقص
آنان نقص تراژیک
شرافتمندانه
نیست بلکه
نقصی مایه تحقیر
و تنفر است

از طرف دیگر قسمتی از آلمان غربی در قدیم تحت حکومت رم بود و از قرن هفدهم به بعد تحت نفوذ فرانسه قرار گرفت. برخی از امیران آنجا مردمان باهوشی بودند و از هنرها حمایت می‌کردند و در دربارهای خود از امیران عصر رنسانس تقلید می‌کردند. بهترین نمونه این امر سرزمین وایمار بود که امیرش حامی گوته بود. این امیران طبیعتاً با وحدت آلمان مخالف بودند؛ زیرا که این وحدت استقلال آن‌ها را از میان می‌برد. به همین جهت این امیران، «ضد وطن‌پرست» بودند و بسیاری از رجال برجسته‌ای که در ظل حمایت آن‌ها بودند نیز همین حال را داشتند. (راسل، ۱۳۷۳: ۵-۹۸۴)

اقامت در وایمار سمت و سوی سازنده‌ای به طبیعت‌دوستی گوته داد و او را به مثابه یک طبیعی‌دان مطرح کرد:

«شوقی که به طبیعت داشت، توجه عمیق وی را به جنگل و باغ و کشتزار برانگیخت. چون شهریار وایمار چند معدن داشت، به تحصیل معدن‌شناسی پرداخت. به مطالعه درباره گیاهان و جانوران دست زد و درباره تطور آلی بحث نظری کرد. در فیزیک نیز کارهایی را به انجام رسانید اما آگاهی اندکش از ریاضیات نمی‌گذاشت در این موضوع زیاد پیش برود. درباره رنگ نظریه‌ای پرداخت و در تحقیق نورشناسی که شاخه‌ای از فیزیک است، چند سهم از آن اوست. گرچه حوزه علاقه‌هایش گسترده بود و در حد لازم برای مطالعه نیرو داشت اما هیچ‌گاه لئوناردو داوینچی نشد. بدون شک یک علتش این بود که علم از عصر داوینچی پیشرفت شگفت‌انگیزی کرده بود و حدود ۱۸۰۰ [متریه] گسترده‌تر از آن شده بود که یک نفر جامع همه آن باشد. دوره دانشمند دایره‌المعارفی برای همیشه به سر آمده بود.

(لوکاس/ج ۲/ ۱۳۸۲: ۴۱-۱۰۴۰)

متن کامل مقاله در وبلاگ نشریه آمده است.

پی‌نوشت

۱. عنوان مقاله مصرعی از دیوان غربی- شرقی گوته، سروده هجرت است: آنجا که سخن قدر می‌یافت/ زیرا بر زبانش برده بودند.

2. Buchenwald
3. J. V. Goethe
4. Jean Jacques Rousseau
5. Guy de Maupassant (1893-1850)
6. Francois Voltaire (1778-1694)
7. Samuel Richardson (1761-1689)
8. Sturm Und Drang
9. Edward Young (1765-1683)
10. Baruch Spinoza (1677-1632)
11. Stefan Zweig (1942-1881)
12. Johann Gottfried von Herder (1803-1744)
۱۳. Ossian، شاعر، جنگجو و نوازنده افسانه‌ای ایرلندی
14. James Macpherson (1796-1736)
15. William Shakespeare (1616-1564)
۱۶. نوباوگان زنوس، پهلوان‌هایی دوقلو در اساطیر یونان بودند که زنوس آن دو را مسخ کرده به برج دوپیکر تبدیل کرد. برج دوپیکر، سومین برج از برج‌های دوازده‌گانه فلکی است که در لغت عربی جوزا خوانده می‌شود.
17. Sir Walter Scott (1832-1771)

خط عمودی

وقتی از هواپیما پرید، هرچه تلاش کرد چترش باز نشد. به شکل خطی درآمد و آسمان را به زمین پیوند داد.

رسول یونان

جعبه چوبی

مرد دوست نداشت خانه را ترک کند؛ اما باید از آنجا می‌رفت. اهل خانه، او را در جعبه‌ای چوبی گذاشتند و به چند مرد سپردند تا از آنجا دورش کنند. او می‌خواست فریاد بکشد و از بی‌مهری آن‌ها گلایه کند؛ اما نمی‌توانست. هرچه زور می‌زد صدایش را کسی نمی‌شنید. مرد مرده بود و نمی‌دانست.

رسول یونان

دشت سوخته

دشت سوخته بود، کبوتر جایی برای فرود آمدن نداشت. ناگهان چشمش به شاخه‌ای افتاد و بی‌درنگ فرود آمد، اما شاخه زیر پایش سفت بود. نتوانست تعادلش را حفظ کند. خواست دوباره پرواز کند که دستی مانعش شد و او را در چنگ گرفت. کبوتر روی لوله تفنگ شکارچی فرود آمده بود.